چتر امید

من هم مثل بیشتر هم کلاسی هایم از گوشی هوشمند استفاده میکردم و فعالانه در شبکه های اجتماعی حضور داشتم.

اما همیشه سعی می کردم مراقب محتوایی که به اشتراک میگذارم با لایک میکنم باشم. پدر و مادرم به من یاد داده بودند که در فضای مجازی هم مانند دنیای واقعی با مسئولیت پذیری و اخلاق وارد شوم.

یک روز یکی از هم کلاسی هایم در گروه دوستانه ای که داشتیم ویدئویی را از یکی از دوستان مشترکمان منتشر کرد.

ویدئو مربوط به وقتی بود که با هم قرار گذاشته بودند به کتابخانه محله شان بروند و در مورد یکی از فعالیت های گروهی که معلم به آنها داده بود مشورت کنند. آن روز دوست مشترکمان در یک موقعیت خجالت آور قرار می گیرد. هم کلاسی ام تنها کسی است که در آن موقعیت متوجش می شود و بدون اطلاعی ویدئو را ضبط می کند و حالا آن را در گروه گذاشته بود. چیزی از گذاشتن ویدئو نگذشت که فضای گروه پر از استیکرها و ایموجی های خنده و تمسخر شد. از این کار هم کلاسیم خیلی متعجب شدم می دانستم انتشار چنین ویدیوهایی نه تنها حریم شخصی دیگران را نقض می کند. بلکه می تواند به آسیب های روانی جدی برای فرد مسجد شود. دلم میخواست چیزی بگویم، اما از طرف دیگر، از واکنش دوستانم می ترسیدم

وقتی بیشتر بچه ها می خندیدند و مسخره می کردند اگر چیزی میگفتم معنایش این بود که همه آنها دارند اشتباه می کنند. ممکن بود آنها ناراحت شوند. ناراحتی آنها و طرد شدن از گروههای دوستانه خیلی برایم سخت بود. در درونم دچار کشمکش عجیبی شدم گاهی با خودم می گفتم من که کار اشتباهی مرتکب نشده ام گناه هر کسی را به پای خودش می نویسند چرا باید بخاطر کار اشتباه یک نفر دوستانم را از دست بدهم؟ ممکن است من را هم مسخره کنند و

بگویند از کی تا حالا مدافع حقوق بشر شدی ما خبر نداشتیم؟!"

از طرفی صحنه های ویدئو مدام از جلو چشمم عبور می کرد و حرفهای مادرم در گوشم شنیده می شد. تصمیم گیری برایم خیلی سخت شده بود.

درگیر همین موارد بودم که ناگهان یاد جمله‌ای افتادم که مربی پرورشی مان همیشه در مراسم آغازین مدرسه به آن تاکید و سفارش می کرد؛ می گفت: همیشه امر به معروف و نهی از منکر کنید و امیدوار باشید که این کار شما بی نتیجه نخواهدماند.

من در یک دوراهی قرار گرفتم یک مسؤلیت شرعی و دیگر احساسی که به روابط دوستانه مون داشتم. اما انتخابم خیلی راحت‌تر از قبل شده بود چون از طرفی می دانستم که آیات زیادی در قرآن بر این مسئله تاکید دارند و من به عنوان یک فرد مسلمان چاره‌ای جز پیروی از آن را ندارم، از طرف دیگر، هیچ آیه‌ای از قرآن خالی از حکمت نیست و حتما مایه‌ی خیر خواهدبود.

وقتی به این مسئله به عنوان یک مسؤلیت شرعی فکر می‌کردم چراغی در دلم روشن می‌شد، چراغ امید و رجاء.

نور و چراغی که مسیر را برایم روشن و مرا در این کار مصمم‌تر از قبل می کرد.

با خودم گفتم با یکی از آیه‌های قرآن شروع کنم که در مورد نکوهش تمسخر دیگران است. بخشی از آیه‌ی 11 سوره‌ی الحجرات را همراه با ترجمه فارسی برایشان فرستادم. این آیه را : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ و ...»

ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و...

خیلی مضطرب بودم هنوز چنین موقعیتی رو هرگز تجربه نکرده بودم. چیزی نگذشته بود با انواع واکنش های متفاوتی مواجه شدم. یکی از دوستان که بیشتر از بقیه باهم صمیمی بودیم، گفت: به به پیامبر زاده بودی و ما خبر نداشتیم!؟

یکی دیگر از دوستان با یک استیکری که از عکس های خودم ساخته بود ازَم استقبال کرد. ( از طریق هوش مصنوعی عبا و عمامه برام گذاشته بود و زیرش نوشته بود حاج آقا وارد می شود.)

هرچه بیشتر می خواندم مرا بیشترعصبی‌ می‌کرد انگار تمام دنیا داشت روی سرم خراب می شد.

می خواستم دوستم را از این موقیعتی که در آن گرفتار شده بود رها کنم، تا چشم باز کردم خودم درآن اسیر شده بودم و مرا سوژه خودشان کردند و مورد تمسخر و استهزا قرار می دادند.

دیگه تحمل نداشتم، نمی توانستم بقیه پیام‌ها رو بخونم و واکنش ها را مرور کنم. تاریکی و سیاهی تمام فضای ذهنم را احاطه کرده بود. یاس دوباره بر قلبم سایه انداخته بود.

تلفنم را خاموش کردم تا از این احساس رها شوم، اما تمام این پیام ها روی مغزم رژه می رفتند. هرجایی می رفتم آرامش پیدا نمی‌کردم. ترجیح دادم چند قدم راه برم شاید آرام بگیرم، همین کار رو کردم.

در حین قدم زدن، انگار یه نفر داشت صدایم می‌کرد: محسن!، محسن!

اطراف رو نگاه انداختم دیدم امید است. یکی از دوستان که ارتباط کمتری باهم داشتیم.

منم صداش زدم امیییید!

به سمت هم دیگه رفتیم و بغل و احوال پرسی...

رفتیم یه گوشه، روی یک نیمکت نشستیم.

امید گفت: پسر حسابی کولاک کردی؛ بهت تماس گرفتم گوشیت خاموش بود.

من هنوز گیج بودم نمی فهمیدم چی می گفت، گفتم: در مورد چی؟

گفت : خودت رو به اون راه نزن، ایول گروه رو ترکوندی.

من که فک می کردم داره دستم می اندازه

گفتم: توروخدا، دست بردار امید، از تو انتظار نداشتم. حالم زیاد خوب نیست، اذیت نکن.

این آیه رو از سوره‌ی زمر برایم خواند : «قُلْ يا عِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى‌ أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (53)

معنی: بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است؛ احتمالا امید یاس و نامیدی من رو فهمیده بود.

این آیه رو حفظ بودم و قشنگ می فهمیدم.

گفت: دیونه‌ای! ادامه بده پسر.

همین رو گفت و بلند شد.

من شروع کردم به تلاوت همین آیه هر بار می خواندم قوی تر می شده امید انگار نور حقیقت و درستی را برام روشن کرد و رفت.

اتفاقات گذشته رو که مرور کردم، فهمیدم همیشه در حین ناامیدی اتفاقی امیدوار کننده برام افتاده که بتونم مسیر درست رو تشخیص بدم و ادامه بدم.

دوباره رفتم سراغ تلفن گروه رو باز کردم دوباره واکنش ها رو چک کردم.

خدای من!

فقط من واکنش های منفی رو دیده بودم بیشتر گروه با من موافق بودن و از کار من حمایت کردن.

با خودم این شعر از ابو سعیدابوالخیر رو زمزمه کردم :

از درگه همچون تو کریمی هرگز

نومید کسی نرفت و من هم نروم

حالا مصرتر از قبل بودم، فقط یک کار مانده بود. باید بچه ها رو قانع می کردم که اون فیلم رو از تلفنشان حذف کنن و از دوستون عذر خواهی کنند.

شاید آنها خوب یا بد بودن موقعیت و یا چیزی را که می خواهند نمی دانستند برای همین من بخشی از آیه‌ی 216 سوره بقره را : «عَسَی أنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُم وَ عَسی أنْ تُحِبُّوا شیئاً و هُوَ شَرٌّ لَکُم»

معنی:چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، وبسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.

برای گروه فرستادم.

اون دوستم را که مورد تمسخر قرار گرفته بود رو خطاب قرار دادم.

گفتم: خداوند به عزت همین آیه همه چیز را درست می کند امیدت رو از دست نده. دوستان فقط هدفشان شوخی بوده و این فیلم را خذف می‌کنند و از تو عذر خواهی می کنند.

دوستمان که از انتشار فیلم تاکنون هیچ حرفی نزده بود دیدم درحال نوشتن بود.

هنوز پیامش رو ننوشته بود، یکی از بچه ها گفت: بچه‌ها، محسن درست می گه ما باید از دوستمون عذر خواهی کنیم.

یکی دیگه گفت‌ : مدیرگروه لطفا فیلم رو از گروه حذف کن.

خیلی از بچه های گروه توی گروه پیام دادن که ما فیلم رو حذف کردیم و از تمام اعضای گروه عذر می خوایم.

من تا حالا اینقدر عمیق به قدرت آيات الهی پی نبرده بودم.

چنانکه شیخ سعدی می فرماید:

اگر خلاص محالست ازین گنه که مراست

بدان کرم که تو داری امیدواری هست

خلاصه هنوز واکنش‌های زیاد دریافت می‌کردم درمیان آنها چند نفر از بچه ها که ذوق ادبی بالایی داشتند اشعاری را برای تایید سخن من فرستادند:

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشینی گناه است.

این شعر از شیخ سعدی بود. خیلی روی من تاثیر گذاشت. یک اعتماد بنفس مضاعفی پیدا کردم.

فهمیدم که کار درست رو انجام دادم و تصمیم گرفتم همیشه درکنار دوستان باشم و در یأس‌ها، امیددهنده و در سختی‌ها حامی و تکیه‌گاهشان باشم.

زیرا خود خداوند می می فرماید: «لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ... . »

پایان

منابع

- قرآن مجید

- اینترنت

- گلستان سعدی، باب اول، سیرت پادشاهان / باب پنجم، در عشق و جوانی

- ابوسعیدابوالخیر، رباعیات